



## موضوع خاص: آیه تجارت

## موضوع عام: أدلهی لزوم معاظاة

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با آیه لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل ذیل فرمایش محقق خوئی است که دو اشکال وارد به محقق خوئی است که حضرت امام بیان کردند که ما نیز تایید کردیم که ایشان نمی توانند باطل را باطل واقعی بدانند. اشکال سومی شده است که آن را تایید نکردیم که اگر باطل باطل واقعی باشد آیه با شان نزولش نمی سازد که گفتیم روایات مختلفی است که گفتند نمی شود آیه را بر شان نزول تطبیق داد. گفتیم این کلام وارد نیست زیرا نمی تواند مدعی آنان را ثابت کند زیرا حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند این آیه ناظر به قمار است که قریش قمار را از اسباب تملک می دیدند؛ نهامه الله عن ذلک خدا با این آیه نهیشان کرد، گفت قمار از اسباب باطله است. گفتیم این روایت نمی تواند اشکال به آقای خوبی باشد یعنی نمی تواند ثابت کند که باطل در عنوان آیه، باطل عرفی است زیرا امام علیه السلام خواسته بگوید که آنها قمار را سبب حق عرفی می دیدند. نهامه الله عن ذلک یعنی امام علیه السلام می خواهد بگوید خداوند متعال تصرف کرده گفته قمار سبب حق نیست، سبب باطل است اما خود روایت دارد به اعلا صوته فریاد می زند که پیش آنها قمار از اسباب حق است نه باطل. چون نمی تواند این را درست کند. بله با این توضیح که در ذیل کلام حضرت امام می آید می تواند. لذا این اشکال به محقق خوئی وارد نیست.

یک بحث چهارمی مطرح شد ذیل کلام محقق خوئی و آن اینکه گفتند که حتی اگر ما باطل را باطل واقعی بدانیم - آقای خوبی فرمودند باطل، باطل واقعی است لذا از آیه نمی شود استفاده کرد، آیه مجمل است. چون آیه، باطلش باطل واقعی است نه عرفی، آیه قابل استفاده نیست - اینها اشکال کردند که ولو باطل باطل واقعی باشد چون آیه در مقام اعطای قاعده است، می تواند با اطلاق مقامی داشته باشد و با اطلاق مقامی بشود از آیه استفاده کرد. در مقام اعطای قاعده است یعنی چی؟ یعنی خدای متعال می خواهد قاعده ای دست مردم و عقلا بدهد که از کدام سبب استفاده کنید و از کدام سبب استفاده نکنید. لا تاكلوا اموالکم بینکم مثلا به واسطه اسباب باطله. عیب ندارد، باطل، باطل واقعی است. ولی چون قرار است شما از این قاعده استفاده کنید خدای متعال دارد می گوید باطل واقعی آن است که شما می فهمید مگر اینکه خلافتش را من بگویم. لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل واقعی که شما می فهمید الا جایی که من بگویم باطل نیست. مثلا در شفعه من می گویم اشکال ندارد. مثلا در اکل مارّه من می گویم اشکال ندارد. لذا آقایان این طور جمعش کرده اند: گفته اند راه حل این است - به آقای

خوئی گفته اند- که ولو باطل واقعی باشد، چون آیه در مقام اعطای قاعده است، قرینه مقام، اطلاق مقامی درست می کند. دارد می گوید این فهم عرف در شناخت باطل واقعی درست است. خواستند این طور به محقق خوئی اشکال کنند، بگویند پس مدعی شما غلط است. نمی شود بگوییم چون باطل، باطل واقعی است، آیه از حجیت افتاد لذا نمی توان از آن استفاده کرد.

ما عرض کردیم این اشکال نیز به آقای خویی وارد نیست. زیرا اولاً اگر باطل شرعی بود شارع می توانست در مقام تشخیص باطل شرعی مبنای عرف را قبول کند ولی اگر باطل واقعی است شما چطور قرینه مقام را مطرح می کنید؟ قرینه مقام یعنی هیچ کسی نمی تواند در حریم دیگران دخالت کند. شارع تاسیس قاعده شرعی می کند و در این مقام می تواند برای معرفی مقاصد شرعی قاعده بدهد و بگوید فهم شما در شناخت مقاصد شرعی حجت است الا وقتی من خلافت را بگویم. این سخن درستی است. ولی این به معنای این است که باطل باطل شرعی شود. اگر باطل شرعی بود- که بعداً می رسیم که این، نظر آقای طباطبایی است- یکال شناخت مصداق باطل شرعی به عرف اشکال نداشت زیرا شارع در حریم خودش است اختیار با خود شارع است. شارع گفته من از کسی که در فهم مصداق این عنوان شرعی از عرف استفاده کند استقبال می کنم. اگر مخالفت با واقع کرد عقابش نمی کنم بلکه اگر موافقت با واقع هم کرد ثوابش را هم به او می دهم. هیچ عیبی ندارد برای خودش است. پس اینکه آیه اطلاق مقامی دارد و قرینه ی مقام افتضا دارد که اعطا قاعده معنایش این باشد که فهم عرف در شناخت باطل ملاک است، این حرف درستی است ولی کجا؟ در باطل شرعی. و فرض این است که محقق خوئی می گوید باطل واقعی. لذا اگر کسی باطل واقعی را قبول کرد، حق با آقای خویی است. قرینه مقام می برد. ایشان حواسش بوده چی دارد می گوید. شما سر اصلش با ایشان درگیر شوید که باطل واقعی نیست ولی اگر قبول کردید باطل واقعی است دیگر نمی توانید اشکال به آقای خویی کنید. حق با ایشان است، آیه از کار می افتد. و قرینه مقامی دیگر وجود ندارد. گفتیم این اولاً.

ثانیاً خود محقق خوئی این حرف را زده است پس چرا شما به ایشان به عنوان اشکال بیان کردید. محقق خوئی در تفسیر آیه فرمود لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل؛ این بآء بالباطل بآء سببیت است یعنی لا تاكلوا اموالکم بینکم بالاسباب الباطله. در مصباح و در تنقیح است. چون بآء را سببیت گرفتند گفتند استثناء متصل است یعنی لا تاكلوا اموالکم بینکم الا ان تكون تجارة که بالباطل بیان سبب است و قید نیست و این بآء چون سببیت است پس استثناء متصل است. الا ان تكون تجارة می چسبد به لا تاكلوا اموالکم. محقق خوئی گفت اگر بآء سببیت باشد استثناء متصل است، مشکلی نداریم. ولی چون باطل باطل واقعی است آیه قابل اخذ نیست. سبب واقعی، سببی که باطل واقعی است. انسان عند الشک نمی داند در معاطات را شارع، باطل واقعی دانسته یا نه؟ بعد خودش فرمود اگر کسی بگوید بالباطل قید است نه سبب، مجبور است استثناء را منقطع

کند. لا تاكلوا اموالکم بینکم، اکلّی که مقید است به اینکه اکل باطل است نه لا تاكلوا که بالباطل سببش باشد. اگر بالباطل قید شد و از ظهور بآء سببیت دست بردارید، آقای خوبی فرمودند آن موقع نمی شود اکل مقید بگونه اکلا باطلا را استثنا زد. باطل قابل استثنا نیست. و مستثنی منه از مستثنی جدا می شود، استثنای منقطع می شود. الا ان تکون تجارة اصلا داخل در اکل باطل نیست. بعد که فرمودند این طور است-استثنای منقطع شد- گفتند اگر این طوری شد شما دو قضیه دارید: یکی حرمت اکل مقید به اینکه اکل باطل است؛ لا تاكلوا مقید به اینکه اکل باطل باشد و دیگری جواز اکل حق. که خودشان اینجا همین حرف آقایان را زده اند که مقابله بین دو قضیه ثابت می کند که آیه قابل اخذ است. قرینه مقابله بین دو قضیه منفصله مشکل را حل می کند. ما به مستشکل می گوئیم که این را که خود محقق خوئی بیان کرده است پس شما منت سر این بحث نگذارید.

پس ما می خواهیم بگوئیم اولاً قرینه ی مقام با فرض باطل واقعی امکان ندارد ثانیاً اگر امکان داشته باشد آقای خوبی این را گفته.

از همین جا جواب ما به محقق خوئی در می آید. ما می گوئیم نمی شود. مقابله وقتی اعطای قاعده می کند که باطل شرعی باشد و اگر باطل واقعی باشد مقابله خراب می شود. ما حرفمان به تبع حضرت امام این است که اولاً الفاظ و عناوین ناظر به عرف هستند و ثانیاً ادله امضا، عرفی هستند و نمی توان دنبال شرع و واقع رفت باید رفت دنبال باطل عرفی. باید با عرف کار کرد و ثالثاً هیچ فرقی بین این نیست که باطل، سبب باشد یا قید باشد. این هم غلط است. چرا؟ چون باطل وقتی آمد چه سبب باشد چه قید باشد، باطل و حق مقابل هم هستند شما وقتی که باطل را روبروی غیر باطل گذاشتید چه باطل عنوانش قیدیت باشد و چه سببیت، استثنا منقطع می شود و رابعاً اگر باطل و حق مقابله شان مقابله ی منفصله شد، اگر باطل واقعی است آیه از کار می افتد و قرینه مقام هم نداریم و اگر باطل، عرفی باشد که ما قائلیم؛ بحثش خواهد آمد. بله اگر باطل شرعی باشد، با قرینه مقام -مثل علامه طباطبایی- باید کار کرد. لذا با این چهار نکته به تبع حضرت امام معتقدیم این اشکالات به فرمایشات محقق خوئی وارد است ولی اشکالاتی که آقایان به محقق خوئی می گیرند وارد نیست اصل مسأله این است که ایشان باطل واقعی را منعدم کنند و بگویند با باطل واقعی نمی توان کار کرد. البته احتمال دیگری هست که در امور اعتباری، واقعی عرفی و شرعی یعنی چی؟ ولی فعلاً در فضای دارج که آقایان بین باطل عرفی و واقعی و شرعی تفکیک می کنند، این چهار اشکال به فرمایش آقای خوبی وارد است.

نظریه بعدی نظریه علامه است که باطل را باطل شرعی کرده است و باطل شرعی دو جور قابل بیان است. بحث این است که علامه فرمودند اینجا منظور باطل شرعی است. این را دو جور می توان معنا کرد یک جور باطل شرعی که منظور آیه است این است که شیخ گفته است و حضرت امام توضیح داده و قبول کرده است که اگر این باشد؛ یک حکم دارد. شیخ این

طوری گفت که این باطل عرفی است ولی چون باطل عرفی را نمی توان تخصیص زد و شارع نمی تواند بگوید که شفعه داخل در باطل عرفی بوده است ولی من تخصیصا بیرون می برم. باطل قابل تخصیص نیست. شیخ این طور فرمود. لذا شارع اگر گفت شفعه از اسباب حق است، در واقع دارد تخصص قائل می شود که در عنوان باطل عرفی شفعه نیست. یا مثلا خیار حیوان از افراد باطل عرفی نیست. من خارجش میکنم. اگر این است که شیخ گفته است آن موقع می شود خروج تخصصی بعضی مصادیق از باطل عرفی به بدست شارع. اگر منظور این است این همان است که در روایت صحیحه آمد. امام صادق علیه السلام این کار را بیان کرد گفتند شارع مقدس به عقلا گفته است که قمار نزد شما از مصادیق حق عرفی است ولی پیش شارع از مصادیق باطل عرفی است. یعنی شارع عنوان را دستکاری کرد. اگر این است، یک قانون بر آن حاکم است. اگر مطلب دیگری است باید فردا بررسی شود